فصل هفتم : نظام شرع؛تبیین و راه‌کارهای تدوین

- نظام شرع؛تبیین و راه‌کارهای تدوین
- تدوین نظام

نظام شرع؛تبیین و راه‌کارهای تدوین

نظام فکری،حقوقی،معارفی شارع

جمع بندی مبحث ارتکاز

اصل ارتکاز،**دست‌یابی جمعی** است -نه یک نفر؛ یک نفر باشد، این ارتکاز ِفردی است. آن را میزان قرار ندادیم. ارتکاز المتشرعة بما هم متشرعة نوعاً- دست‌یابی ِجمعی ِذهن‌های متشرعه است به موطنی که آن موطن، مبیّن ِیک **نظام فکری، حقوقی، معارفی، الهی است برای شارع مقدس**؛ به آن نظام، دست‌یابی پیدا می‌کند.

آن نظام، در ذهن آن ها فرض نمی‌شود؛ تشکیل نمی‌شود؛ خلق نمی‌شود. آن نظام، مُدرَک ذهن آن‌هاست. و خصوصیت این ارتکاز، هم این است که همه‌ی اذهان به آن موطن می‌روند، درکش می‌کنند، با همدیگر توافق دارند، همدیگر را تأیید می‌کنند در اینکه مطلب چنین است. در سائر مطالب روحی هم همین‌طور است، نه فقط اینجا.کلاً طیف وسیعی از مکشوفات ذهن بشر، از سنخ مخلوقات ِذهن او نیست، از وصول او به نفس الامریات است.

نظام زبانی؛دالّ‌بر نظام معارف ِشارع مقدس

در این فضایی که ما الآن صحبت کردیم خود آن نظم- می‌گوییم جدول، برای اینکه بفهمیم و الا صورت جدول، این طور نیست؛ تشبیه معقول به محسوس است- آن امر منظّم، دال است. نه اینکه ما یک چیزی داریم دالّ‌به آن است. متشرعه،فرمایشات شارع را به عنوان مفردهای مُنضمّ‌قرار ندادند؛ به عنوان مؤلّفه‌های یک امر منظّم قرار دادند. از مجموع چیزهایی که از فرمایشات شارع می‌دانند، ، می‌خواهند آنجایی را که نص صریحی ندارد، کشف کنند

اصلاً چرا وقتی کلمات را بیان می‌کنند ،نظم پیدا می کنند؟ چون این هزارات کلمه، از نظم صادر شدند.از چه منبعی هزارات کلمه از شارع صادر شده که گفته عمل همه بکنید؟ صدور هزار ات، چند هزارات آیات و روایات از منبع اصلی که فضای فرمایشات شارع مقدس است ،یک امر ِمنظّم بوده، یا نه امر مُنضمّ ِجزاف ؟

اگر فرض بگیریم جزاف است –جزاف یعنی هر چه خود شارع، می‌خواهد؛کلام اشاعره- خب آن حرف دیگری است. اما اگر روی این مبنا جلو برویم که شارع وقتی فرمایش فرموده، این چندین هزار از آن منبع منظّم صادر شده، کاشف از آن است. خب این کواشف چه کار کردند؟ ذهن ِنوع ِمتشرعه را بردند همان جایی که این منبع، این الفاظ کاشف از آن بوده است و آن نظام اصلی که این هزاران آیه و روایت از او صادر شده، را کشفش می‌کنند.

عمل؛ارتکاز

عرض ما این بود که طوری است تا **عمل** نکنند،به آن منبعی که منبع صدور این هزارات، ده هزارات کلمات هست نمی‌رسند؛ ذهنشان به آن واصل نمی‌شود.اصالً متشرعه یعنی اهل عمل، و الا متشرعه‌ای که صرفاً قبول دارد، عمل هم نمی‌کند اصالً ما در بحث ارتکاز، به این ها متشرعه نمی‌گوییم. متشرعه یعنی پایبند به عمل است. خب، کسی که پایبند است، ذهن او به نحو خوب، آن منبع را کشف می‌کند.

حالا در علوم شناختی می‌گویند بعضی از اموری که نفس الامریت دارد ، نفس به او نمی‌رسد مگر به عمل. یعنی باید به عمل بیفتد، بچه باید راه بیفتد، کنش و واکنش نسبت به محیط خودش داشته باشد، تا بعضی مطالب و مفاهیم برای او واضح بشود. اگر نکند، نمی‌شود. از همان می‌خواهم کمک بگیرم، در فضای شرع هم همین است. آن نظم اصلی که این همه روایات از او صادر شده چه زمانی مکشوف ذهن کسی می‌شود، به طور خوب؟ آن وقتی که اهل عمل باشد. عمل که کرد آن منبع و آن نظم هم برایش مکشوف می‌شود. پس اگر متشرعی باشد اهل عمل نباشد، ای کاش باشد اصلا اهل تشرّع نباشد. خوب آن نظم برایش مکشوف نمی‌شود. به خلاف آن کسانی که همه دل دادند، اهل عمل‌اند، این ها طوری است که آن نظام برای ذهنشان مکشوف شده، از چه؟ از هزارها کلمات. برای آن‌ها مکشوف شده. ولو خود آن ها الآن اطلاع آگاهانه ندارند، اما به محض این‌که دَوَران پیش می‌آید-مهم‌ترین جاها،دَوَران هاست-می‌بینید فعال می‌شود، مذاق شارع دستش می‌آید. می‌فهمد که اینجا شارع کدام را ترجیح می‌دهد با آن نحوه‌ای که خودش عامل بوده، در صغیر و کبیر مسائل شرعی. این حاصل عرض ماست.

نظام کلان ِشرع؛خرده نظام ها

اگر بعداً خواستید قشنگ ارتکازات را منقح کنید و سروسامان بدهید باید به فکر این باشید که اصل نظم ارتکاز، یک نظم ِواحدی که مؤلفه‌هایش دیگر جزئی‌اند، نیست. بلکه نظم واحدی است که مؤلفه‌هایش، دوباره خودش نظم است. چند نظام کنار هم، یک نظم ِکلان درست می‌کند[1] بعضی لغات را می‌بینید هر چه پیشتر می‌روی چقدر از آن کار می‌آید. یک وقتی می‌بینید چند تا شهر جمع می‌شوند مثلاً یک کشور درست می‌کنند.اما گاهی می گویند حکومت فدرال.[2] یعنی خود بشر، در تجربیاتش به نظم‌های جوراجوری می‌رسد، که می‌بینید ما می‌توانیم نظم‌های بخشی و جزئی داشته باشیم، از چند تا نظم ِبخشی و جزئی، دوباره یک نظم ِکلان ِکلّی برقرار کنیم و حتماً در ارتکاز متشرعه، این هست.

---

[1] به عبارت دیگر نظام،خود متشکل از خرده نظام هاست.نه اجزای منفرد. به نظام هایی که جزئی از نظام های اجتماعی کل و بزرگ تر هستند ، خرده نظام می گویند . مانند کلاس که خرده نظام مدرسه است و مدرسه که خرده نظام آموزش و پرورش.

[2] فدرالیسم از ریشه لاتین فُئِدوس ْبه لاتین: foedus یا foederation به معنای اتحاد یا قرارداد یا توافق و پیمان، یک مفهوم سیاسی است که در آن گروهی از واحدها (ایالات، استان‌ها، کشورها و...) به یکدیگر متعهد شده‌اند و به نمایندگی از آن‌ها یک حکومت مرکزی وجود دارد. اصطلاح فدرالیسم همچنین برای توصیف یک سیستم حکومتی به کار می‌رود که در آن حق حاکمیت، مطابق قانون اساسی بین یک قدرت حکومت مرکزی و واحدهای سیاسی تشکیل دهندهٔ آن (مانند ایالت‌ها یا استان‌ها) تقسیم شده‌است. ایالَت یا اِستیت (state) واحد سیاسی و سرزمینی تشکیل‌دهنده

دولت فدرال را گویند. واحدهای سیاسی تشکیلدهندهٔ کشورهای نافدرال را استان یا ولایت میگویند.

ایالت به مجموعهای گروهی خودمختار گویند که بر روی منطقهای بهطور مستقل اختیار حکومتی دارند و بر خلاف استان، ایالت دارای حالت خودمختارتری است. (سایت ویکی پدیا)مقصود از این تشبیه این است که اجزاء یک حکومت فدرال نه شهرهای منفرد، بلکه ایالت ها هستند که خود مجموعه ای مستقل و نظمی جداگانه است.

تدوین نظام

آیا تألیفِ نظامی که در مجموع ادله است،ممکن است[1]؟

ممکن است خیلیها استباعاد کنند ،ولی در ذهنِ طلبگیِ من واضح است که میشود . وقتی صحبت از یک کل میشود، شما میتوانید از اجزاء،کل را کشف کنید. در شعر ابن مالک آمده[2]: « و فی جواب کیف زید قل دنف »، میگویی کیف زید، شما در یک کلمه جواب میدهی که دنفٌ مریضٌ. اگر کسی بگوید این دنفٌ که یک کلمه است ، شما از یک کلمه چه چیزی فهمیدید؟ انسان، بقر، مریض، غنی.از اینها که چیزی نمیفهمیم.میگوییم در این جا وقتی جواب را ضمیمه میکنید به سؤال او، یعنی زیدٌ دنفٌ. شما با نگاهِ کلنگر، سؤال و جواب را با هم دیدید، میفهمید یک زیدٌ اینجا هست.

این نگاه، یعنی چه؟ یعنی شما همه شواهد را کنار هم میگذارید، یک چیزهایی را در آن جاهایی که ظاهراً مفقود است، صحیحاً جاگذاری میکنید. اینجا دقیقاً «و فی جواب کیف زیدٌ قل دنف»، یعنی زیدٌ دنفٌ. اگر شما زیدٌ را اضافه کردید،احدی از عرف عقلا، شما را تخطئه نمیکند. اگر در کلام شارع مقدس هم باشد، به شما نمیگویند ببین چطور از جیبت در میآوری و روی حرف شارع میگذاری.نظام یعنی این که ما یک مؤلفه را منفرد نمیبینیم. و آلآن خیلیها در فضای بحثهای علمی، عملاً این طور نگاه میکنند.

ضرورت تدوین مبادی نظام

متأسفانه ما در استظهاراتی که سالهاست گرفتاریم، مبادی استظهار را هنوز تدوین نکردیم چه رسد به تدوین نظام. مبادی استظهار یعنی بگوییم چرا این ظهور دارد؟ به نحوی پاسخ بدهیم که عرف عقلا بگویند احسنت. ما میفهمیم که این جمله ظهور در این دارد،اما نمیدانیم چرا. شما که توضیح دادید، ذهن ما را تحلیل کردید،همه عقلا بگویند احسنت. چنین تحلیلی را در اصول و سایر مباحث نداریم.

نکات راهبردی:

در این جلسات که مباحثه شد، مطالب خوبی هست-بحث ارتکاز، با نظام اگر دقیقاً همان نباشد، یک ارتباط تنگاتنگی دارند. یک گوشهی بسیار مهمّی از آن را بازتاب میدهد -این جلسات پیادهٔ بشود و نقشهی راه کسانی باشد که میخواهند بحث ارتکازات را جمعآوری بکنند. ولی سفارش من این است که اگر کسی خواست این کار را انجام دهد،ضعیف انجام ندهد. قدیم یک مثالی بوده، بین مردم معروف است، میگویند نیمه طبیب بالای جامعه است[3]. آن که دکتر است، مریض را درمان میکند، آن هم که دکتر نیست میگوید من بلد نیستم. آن که نیمه طبیب است مریض را میکشد. حالا اگر انسان اقدام بشود، در زندان علما و متشرعه یک چیز بسیار مبتذلی جلوه میکند که دیگر نمیتوان اینرا به عنوان یک فنّ حسابی معرفی کرد.

۱.پرهیز از شتابزدگی

لذا اگر کسی میخواهد این کار را بکند، نباید عجله کند.یعنی باید پشتوانه‌اش را خوب سر برساند. شما برنامه‌ی یک ساله برای خودتان بگذارید، عجله نکنید، این چند هزار موردی که در کتاب‌ها، فروعات فقهی است و فقها دلیلی نداشته‌اند الا الارتکاز، این ها را بنویسید و تأمل کنید. می‌بینید کمکم در انس به این موارد نظرتان عوض می‌شود.

چون وقتی این ارتکازات را می‌بینید، نمی‌شود بگویید نیست. خمیر از مخلوط آب با آرد به دست می‌آید. خمیرمایه ذهنی یعنی یک کاری در ذهن عرف صورت می‌گیرد، وقتی یک جمله از یک متکلم می‌شنود، با آن وقتی که دو تا می‌شنود و در شرایط دیگر می‌شود صدتا، مرام او را به دست می‌آورد.

۲.بهره گیری از تراث علما

اوّل از تراث علمی علما استفاده کند. قدر تراث فقه را بداند.نباید به قدما و فتاوایشان بی احترامی کرد. اگر کسی بخواهد این نظام تشریع و تقنین را مدوّن کند، اگر همین طور از بیرون کلی گویی کند و سست برگزار کند، بسیاری غلط فاحشی کرده است.

اگر من عرض کردم 70 ای 80 درصد بدنه فقه، ارتکازات هست، این نکته را با تأکید عرض می‌کنم، منظور من، آن جایی نیست که علما گفتند، آن جایی که از ارتکاز اسم می‌بردند جایی است که ادله دیگر نداشته‌اند،و الا در بسیاری از موارد - که شاید بتوانیم بگوییم هزاران فروع فقهی اینچنین است - ارتکاز به حمل شایع موجود است،ولی چون فقیه دلیل دارد دیگر نیازی نمی‌بیند اسم آن را ببرد. این معنایش این نیست که آن جایی که اسمش را نبردند، ارتکاز نداریم و بگوییم فقط ۳۰۰ مورد است. نه، ارتکاز، بدنه‌ی فقه و کلاس فقه را گرفته است، آن خانه‌ای از جدول که فقیه، خلأ احساس کرده،اسمش را می‌برد؛ چون هیچ دلیل دیگری نبوده است.

ده ف بررسی تراث علما

[4]

ما ببینیم در آنجایی که یک عالم احساس خلأ استدلالی کرده-از ظهور کتاب، از ظهور حدیث، از اجماع منقول، از شهرت فتوایی و ...دستش کوتاه است- ولی فرعش مطرح است،در این موارد از کجا این احکام را به دست آورده است؟یعنی ارتکاز، به او چه چیزی داده است؟ این ها خیلی کمک می‌کند.

۳.پرهیز از تحمیل سلایق

[5]

کلام معاصرینی که عادل باشند، تفحص کنند، واقعاً استفراغ وسع بکنند. استفراغ وسع، یعنی طرف، برای خدا کار می کند، نمی‌خواهد کلام مولا را هر طور که شده ،روی سلیقه خودش تطبیق بدهد. نه، کاملاً خودش را خالی الذهن می‌کند تا اندازه‌ای که ممکن بشود و سراغ فهم مراد شارع می‌رود. آنها هم همینطورند. نباید سلیقه‌ی این ها را کنار بگذاریم.

بله یک وقتی هست اوّل فتوایش را می‌نویسد؛ به شوخی می‌گفتند یک دکتری، در یزد بود ، مریض که حرفش تمام می‌شد، کشوی میزش را می‌کشد و نسخه را به بیمار می‌دهد. یعنی می‌گفتند از قبل چند تا نسخه می‌نویسد، نسخه آماده دارد. ما نسخه‌ی آماده نمی‌خواهیم که از قبل

فتوایش را داده باشد، به هر نحوی هم هست از این روایات، آنرا بیرون بکشد. اینطور نه. مجتهدی که استفراغ وسع کرده با ذهن خالی، ولی واقعاً بینه و بین اللّه واضح شده که شارع این را می‌گوید. قول همین مجتهد، مغتنم است. نباید ما اینرا کنار بگذاریم.

مقدّمات تدوین نظام:

تقسیم بندی فقه

چند جلسه‌ای راجع به همگرایی و اطلس فقه بحث کردیم، بحث خوبی بود که از کجا شروع کنیم، نقشه‌ای را که می‌خواهیم برای دسته‌بندی موضوعات به چه نحو باشد، کدبندی مطالب به چه نحو باشد. مثال‌هایی که عرض کردم،مثل کد ملی و کد پستی و اینطور چیزها.[6] از چند تا کتاب آدرس داده‌م،که علما آنجا دسته‌بندی‌های خوبی کردند.۲-۳ نحو تقسیم‌بندی کرده‌م. چه بسا وقتی آنها را می‌بینید،در ذهن متشرعه همه‌ی آن‌ها ناخودآگاه هست. فقط باید مدوّنش کند و به همدیگر پیوندش بدهد که این کار، کار بسیار خوبی است.

مدیریت،مهندسی و معماری منابع

سه واژه به کار می‌برم، تعریفش را هم عرض می‌کنم. مدیریت منابع، مهندسی منابع، معماری منابع. منابع یعنی همه اطلاعاتی که داریم. الآن در فضای ما، مدیریّت منابع خیلی خوب شده است.

مدیریت منابع

مدیریّت یعنی چه؟ یعنی هر چه را که از شارع داشتیم دسته‌بندی شده است، مبوّب شده است، به محض اینکه فقیه چیزی را می‌خواهد، وسائل الشیعه داریم، مستدرک الوسائل داریم. مدیریت شده است.ادله‌ی شرعیه،در دسترس است.

مهندسی منابع

الآن برای اینکه نظام شروع بشود، باید مهندسی صورت بگیرد. مهندسی یعنی دو تا حدیث را که شما می‌دیدید، می‌گفتید حدیث یک، حدیث دو. حالا وقتی نگاه نظاموار دارید، به دو تا حدیث که نگاه می‌کنید، می‌گویید این دو تا نمی‌توانند به هم گره بخورند. شما یک کتاب را، با مثالً یک موبایل نمی‌توانید به هم گره بزنید. اما دو سر یک طناب را می‌توانید به هم گره بزنید. یک پیچ را، با یک پیچ دیگر، نمی‌توانید به هم وصل کنید. اما پیچ و مهره را می‌توانید به هم وصل کنید.

تشابک منابع و شواهد

شما وقتی به احادیث نگاه می‌کنید حالا که نگاه مهندسی دارید، نگاه می‌کنید که کدام حدیث است که پیچ است. کدام است که مهره آن است. یعنی فورا یک روایت را تحلیل موضوعی می‌کنید، این روایت چند تا موضوع دارد؟ راجع به چه چیزهایی صحبت می‌کند؟ احکامی که در آن ذکر شده چیست؟ رجحان را می‌آورد. اگر وجوب آورد، در وجوب می‌شود رجحان نباشد؟ محال است. فقها اختلاف کردند؛ این می‌گوید مستحب است، دیگری می‌گوید واجب است، پس هر دو قبول دارند راجح است. بعد وقتی نگاه می‌کنید به اینها، شروع می‌کنید پیچ و مهره‌ای کار کردن، که من اسمش را تشابُک گذاشتم. تشابک منابع و شواهد. تشابک یعنی نخ‌های جدا جدا را، شبکه می‌کنید و تور درست می‌کنید.

مهندسی، پیدا کردن ِمؤلّفه‌های کلمات هست که با همدیگر می‌توانند تشابک کنند. بعد از آن، نظام است. در ابتدا وقتی دنبال پیچ و مهره هستید، نمی‌خواهید کی ماشین درست کنید. فعلا می‌خواهید برای پیچ مناسب، مهره مناسب پیدا کنید. مهره‌ای که فراختر از پیچ باشد؛ درجاش بالاتر باشد که نمی‌توانند با پیچ،رابطه پیچ و مهره تشکیل بدهد! اصلاً فایده ندارد. اگر کی مهره‌ی بسیار بزرگتر هم برای ماشین، ببندید بین راه چرخَش در می‌آید. چرا؟ چون پیچ و مهره‌ی درست و حسابی نیست، محکم نیست. اینکه ما بعداً کی ماشینی، کی منظّمی(نظام ِنهایی شده) را بفهمیم چیست، آن برای بعد است. فعلاً ابتدای کار برای تودین، باید نگاه ما، نگاه ارتباطات باشد. ارتباطاتی که دو مؤلفه‌ی دو کلام عند التحلیل می‌توانند با همدیگر گره بخورند. من در موردش فکر نکردم. وقتی شما فکر کنید و مدوّن بکنید،بعد می‌بینید چقدر گسترده است. کی مثال ساده‌اش، کی روایت می‌بینید امر می‌کند، کی فقیه می‌گوید استحباب است، کی دیگر می‌گوید وجوب است. شما می‌فهمید این دو تا این قدرت را دارند که با هم جمع بشوند و رجحان را برسانند. می‌گویید پس قطعاً راجح است.

ثمره‌ی مهندسی منابع

وقتی ارتباطات زیاد شد، ثمره دارد. در مثال آن تور ماهیگیری، وقتی دو تا گره زدید چه فایده‌ای دارد. این گره باید گسترده بشود، وقتی گسترده شد، کی تور می‌شود ، آن وقت با نخ‌های بسیار باریکی، نه‌نگ هم شکار می‌کنید. ابتدا نخ‌های بسیار باریک بود. می‌گفتید یکی دو تا گره زدیم، خب چه شد؟ ادامه پیدا بکند،آنوقت ثمره دارد.

گستره منابع ِمورد مهندسی

حتی روایاتی که صرفاً جنبه تاریخی دارد، اخلاقی محض است، همه‌ی این ها را باید در مهندسی منابع دنبالش گشت. یکی از رفقا که گاهی تشریف می‌آورند، روی حساب ِسلیقه و روحیه خودش چندین سال است که در مورد محیط زیست در روایات و ...، یادداشت‌های مفصلی دارد. حالا اگر به شما بگویند الآن کی روایت در محیط زیست بخوان، آدم یادش نمی‌آید. ایشان که در فکر این بوده در ساده‌ترین تعبیرات، چیزهایی پیدا می‌کند. می‌گفت من در کی جلسه‌ای در خارج، کی روایتی خواندم. سخنران این جلسه، خیلی خوشحال شد که من کی حدیث گفتم که حرف او را می‌گفت، من را تحسین کرد. این نگاه،نگاهی است که می‌خواهد تناسب پیدا کند که این روایت برای فلان موضوع مناسب است.

معماری منابع

معماری کی نحو دیگری است. آن برای مدرّسین و در درسها خوب است. که مثلاً مجتهدی که کی نظری دارد این مهندسی را بردارد، در بیان تقدیم و تأخیر کند، تا مخاطبش بفهمد و مقصود او را بگیرد. فتوای او را بر فتوای دیگران ترجیح بدهد. این کی زرنگیای می‌خواهد که کی فقیه‌ی بلد باشد حرف خودش را طوری تقریر کند که ولو از نظر وزن علمی پایین‌تر از فتوای دیگران است،اما از نظر اقناع ِدیگران جلو بیفتد. آن توضیح بیشتری می‌خواهد که الآن هم مقصود ما نیست.بعضی چیزها را نگوید، بعضی‌ها را بگوید. یکی را اوّل بگوید. آن کی نحو معماری است. معماری ِخاصّ ِخودش است. آن کی فن جدایی است که الآن مربوط به بحث ما نیست. ما نمی‌خواهیم معماری کنیم. آن برای کسی است که می‌خواهد در کی فضای خاصی بحث کند. آن که مقصود اصلی ما بود، آن صبغه‌ی مهندسی منابع است.

مؤلّفه های تودین نظام:

کبریات و قواعد

اصالًهم در نظام، همان کبریات است، در کافی شریف دارد[7] **«ما من شیءٍ**که شما به آن محتاج میشوید**«الا و له اصلٌ فی کتاب الله و لکن ال یبلغه عقول الرجال»**. باید برویم پیش معصومین تا به شما اصل را،نشان بدهند .

کبریات ِمنصوصه

یک نکته هم اشاره کنم. هرگز مقصود ما کلیاتی که شارع گفته، نیست. پس ما نباید مدام دنبال کبریات لفظی باشیم که در لسان شارع آمده. آن ها که خیلی خوب است. حتی من برایش یک بابی باز کرده بودم که جمعآوری کنم، از اوّل تا آخر روایات،هر جا که میتوانیم یک کبری پیدا کنیم. رساله خوبی میشود، کبریات منصوصه.

کبریات ِدر دل جزئیّات

اما این طور نیست که در این بحثی که ما داریم، فقط دنبال کبریات باشیم. اتفاقًا بهترین چیزی که از آن در ذهن ِعرف، ارتکاز نقش میبندد، وقوف بر جزئیات است، بدون اینکه خودشان بفهمند. وقتی جزئیات میشود صد تا، ولو جزئی جزئی باشد، بدون اینکه خودشان بفهمند،نظام مطویّ و مخفی در دل این جزئیات را به دست میآورند.پس جزئیترین روایات هم مقصود ما است. یعنی حتی قضیةٌ فی واقعةٍ که جزئیترین چیز است، این در دل خودش،همراه خودش طبایع را دارد، چه تقنین، چه غیر تقنین.

درک طبیعت در ضمن افراد

این را مکرر عرض کردم،مثال ِبچهای که اوّلین بار گرسنگی را احساس میکند. درست است که آن اوّلین دفعه است که او احساس گرسنگی میکند ، اما عقل او در ضمن این احساس فرد - احساس فرد گرسنگی -، ادراک طبیعت میکند. از کجا میگویید؟ عرض میکنم دفعه دوم که گرسنگی آمد میگوید این با آن یکی است. اما اگر سوزشی احساس کرد نمیگوید گرسنگی است. پس معلوم میشود در فرد اوّل یک چیزی دیده بود که وقتی دومی را میبیند،میگوید این فرد دوم با فرد اوّل در یک چیزی مشترکاند.لذا تمام جزئیاتی که متشرع از شارع میشنوند و میبینند و مواجه میشوند،در ضمن آنها عقلشان آن کلیات را، نظام را درک میکند.

گاهی شما با یک جزئی مواجه میشوید، چون اعتنا ندارید به تمرکز روی این جزئی، کلیاتی که در امور است را خوب ضبط نمیکنید. گفتم **متشرع**، چون متشرّعه متعبّدند با تمام تمرکز به مسائل شرعی، وقتی یک مسئله جزئی شرعی پیش میآید،از کنارش عبور نمیکنند.

ثمره تدوین نظام

۱.حجیّت یافتن مدلول جمعی برای فقها

مادامی که بحث نظام مدوّن نشده است، ما محتاج هستیم مراجعه کنیم به آنچه که دلیل داریم، از آحاد شارع حجت داریم. بگوییم **«له اصل فی کتاب الله»**. وقتی که **«الا یبلغه»** چه کار بکنیم؟ لذا وقتی مدوّن نیست، ما مجبوریم در ِخانه ی اعلم، برویم. میگوییم شما زحمت کشیدید و خدای متعال به شما لطف کرده، آن چیزی که هنوز مدوّن نشده،شما دارید. از شما سؤال میکنیم،

جواب بدهید. ناخودآگاه است. مثل عرف عام.

اما صحبت سر این است که آلآن این اصولی که فی کتاب الله هست، طی ۲۶۰ سال، معصومین علیهم السلام این ها را برای مردم بیان کردند. این اصول را گفتند.**«انّما علینا ان نلقی الیکم الاصول و علیکم ان تفرّعوا»**.[8] این هم روایت است. پس وقتی در این بیانات ِ جداجدای منفرد،آن کل-آن اصول ِپیاده شده –هست، فقط مدوّن کردنش میماند.

اگر مدوّن شد،آن وقت همانطور که من به یک روایت نگاه میکنم و میگویم حجت است و یکفینی، وقتی هم که از صدتا کنار هم استظهار کردم، نمیشود بگویم چون صدتا است، قبول نیست و حتما ًباید یک روایت باشد. کسی این حرف را میزند؟

۲.کمرنگ شدن نظریات شخصی در فقه

نظام گاهی در اشخاص، به خاطر شخصیّتشان، مخفی میماند . بعد از اینکه خرده خرده، نظام نزد عرف عام مکشوف شد، همان کسی که به خاطر خفاء نظام، روحیات خودش را قبلا ًاعمال میکرد ، حال که نظام مکشوف شد، فرق خودش را با صاحب ِنظام میفهمد. میگویی من با آن کسی که این نظام برای اوست، فرق دارم. یعنی میفهمد سلیقه ی من فرق داشت. اگر میخواهی با او همراه بشوی، این نظام مال اوست. اگر میخواهی تلقّی خودت باشد،جدا شدی. آن اجتهاد شخصی خودش به تنهایی، حجیتش را هم از دست میدهد.

در مقدمه ی «اقتصادنا» ببینید، میگویند که من چون در اقتصادنا میخواستم یک نظام اقتصادی ارائه بدهم، جاهایی که گیر افتادم، فتوای خود من این نیست اما میبینم اگر فتوای علامه حلی را اعمال کنم، نظام درست میشود.[9]

عرض من این است که اگر شما نظامتان تام شد، وقتی نظام سر رسید و متشرعه پسندیدند،شما در فتوای خودتان بازنگری میکنید. نمیگویید که فتوای من این نیست و از فتوای علاّمه استفاده کردم. اتفاقا ًخود کشف این نظام، دال بر این است که منافقشهایی در فتوای شما هست. یک اشکالی دارد.

۳.کم شدن اختلافات فقهی

ما میخواهیم آن پیکره را، آن اصل ِکاری را به دست بیاوریم که همه مشترک باشند. دست روی خانهها نگذاریم. ما میخواهیم آن پیکره را کشف کنیم. وقتی به آن نزدیک بشویم، آن وقت در آن خانههای جدول که اختلاف میکردند، بعد از اینکه آن نظم برای اشان واضح میشود، اختلافات هم کم میشود. هرچه نظم، واضحتر میشود اختلافات کمتر میشود. پس مهندسی منابع این است که نگاه ما اینگونه باشد.

جالب، این است که اگر ما این بحثهای ارتکازی را توسعه بدهیم، بهترین شواهد علیه کسی که این ها را قبول ندارد، از کلمات خودش است. این یادم است جلوتر هم که مباحثه میکردیم بنای ما بر این بود که اگر یک مطلبی میخواست مورد سؤال قرار بگیرد، بهترین مورد برای در ّحرف ِآن شخص، کلمات خودش بود. مصنّف، یک چیزی را به حمل اوّلی ، مختار خودش قرار داده دارد ثابت میکند، اما در حین اثبات ِمختار ِخودش به حمل اوّلی، ارتکازیاّت او فعال است دارد قلم فرسایی میکند. در ضمن قلم فرسایی او، آن چیزهای ناخودآگاه او که مطابق حق است و در عین حال، موافق مختار به حمل اوّلی او نیست، دارد حرف میزند[10].

۴.اثبات حقیقت دین؛جدای از تفسیر متشرعه

این بحثی که الآن عرض کردم اگر خوب سر برسد یک تعبیری تیری خالصی است به این که می‌گویند دین زند فقها و متشرعه، آن تلقی‌ِآنها از شرع است. اصلاً‌اینطور نیست. این، جواب‌ِ دقیق‌ِمنطقی به او است؛ به همان معنای مؤلّف محور. یعنی اساساً‌ارتکاز متشرعه و آن کاری که شارع با مخاطبینش کرده، هیچ منافاتی ندارد با آن چیزی که تلقّی افراد از آن دین است. اصلا منافاتی ندارد. بله ،آن تلقّی‌ها هست. اما نگویی ده چه از دین داریم، تلقی‌های ماست؛ ما هیچ چیزی نداریم، اصلاً‌خبری از شرع نداریم جز این تلقی‌های خودمان! این حرف بسیار غلط است. با این بیانی که عرض کردم که منطقی، دقیق و مدون است، ما یک دلیل پیدا می‌کنیم؛ کاشفی از آن می‌شوف، پیدا می‌کنیم.

نمونه‌ی اجرا شده این مباحث

یک مقاله دیدم از حاج آقای واسطی - حوزه مشهد- . یک مقاله دارند در این رابطه، نگاه کنید، من این را که دیدم خیلی خوشحال شدم. این بحث‌هایی که ما می‌کنیم کلّی‌گویی است. ایشان مصداقاً‌هم بحث کردند.نمی‌خواهم مطلقاً‌تأیید کنم. ولی اصل‌ِاینکه شما ببینید چه کار کرده. مقاله را که نگاه کردم، ایشان همین روش را اعمال می‌کند.آیا این روش، غیر عقلایی است؟ نه اتفاقاً‌برعکس است. این روش، روشی است که یک پشتوانه‌ی خوبی دارد برای همین مطالب‌ِکلیای که ما گفتیم.

آن یک حمل شایعش است.[11]

مقاله آقای واسطی را نگاه کنید، دو تا روایتی که ما سال‌ها شنیدیم و از کنارش رد شدیم، ایشان پیچ و مهره‌اش می‌کند. این خیلی مهم است، نگاه جدید می‌خواهد. هر دو تایی‌ش هم برای شرع است. اگر بگویی از کجا این دو تا به هم ربط دارد؟ می‌گوییم اگر ایشان پیچ و مهره کرد و عرف عقلا نپسندیدند، کنار می‌گذاریم. اگر پیچ و مهره‌ای شد که بعداً‌عرف متشرعه، عرف عقلا، همه بگویند احسنت، واقعاً‌این دو تا پیچ و مهره هم هستند، می‌پذیریم. اگر نپسندیدند باز خودش می‌شود یک نحو اجتهاد، که باید صبر کنیم. اما نگاه وقتی عوض شد،در درازمدت به یقینیاتی می‌رسیم. این برای مهندسی است.

---

[1] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[2] و حذف ما یعلم جائز کما تقول زید ُبعد من عندکما

و فی جواب کیف زید قل دنف فزید استغنی عنه اذا عرف

[3] نیمه طبیب : نیمه حکیم، خطر جان و نیمه ملاّ، خطر ایمان است . (یادداشت مؤلف)(لغت نامه دهخدا)

[4] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[5] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[6] تفصیل این مطالب در مقاله با عنوان تقسیم بندی فقه تدوین شده است.

[7] ۳۵۵ عنه عن الحسن بن علي بن فضال عن ثعلبة بن ميمون عمن حدثه عن معلى بن خنيس قال قال أبو عبد الله ع ما من أمر يختلف فيه اثنان إلا و له أصل في كتاب الله و لكن لا تبلغه عقول الرجال. (المحاسن ؛ ج1 ؛ ص۲۶۷)

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن ثعلبة بن ميمون عمن حدثه عن المعلى بن خنيس قال قال أبو عبد الله ع ما من أمر يختلف فيه اثنان إلا و له أصل في كتاب الله عز و جل و لكن لا تبلغه عقول الرجال.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص۶۰)

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن فضال و الحجال عن ثعلبة بن ميمون عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله ع قال: سئل عن مولود ليس بذكر و لا أنثى ليس له إلا دبر كيف يورث قال يجلس الإمام و يجلس عنده ناس من المسلمين فيدعو الله عز و جل و تجال السهام عليه على أي ميراث يورثه أ ميراث الذكر أو ميراث الأنثى فأي ذلك خرج عليه ورثه ثم قال و أي قضية أعدل من قضية تجال عليها السهام يقول الله تعالى- فساهم فكان من المدحضين قال و ما من أمر يختلف فيه اثنان إلا و له أصل في كتاب الله و لكن لا تبلغه عقول الرجال.(همان،ج7 ؛ ص158) و همين طور در تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج۹ ؛ ص۳۵۶

[8] السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات) ؛ ج۳ ؛ ص۵۷۵

[9] و أخيرا، فقد بقيت عدة نقاط تتصل ببحوث الكتاب، و خاصة الفصول الأخيرة التي تستعرض تفصيلات الاقتصاد الإسلامي، يجب تسجيلها منذ البدء...

2- الآراء الفقهية التي تعرض في الكتاب لا يجب أن تكون مستنبطة من المؤلف نفسه، بل قد يعرض الكتاب آراء تخالف من الناحية الفقهية اجتهاد الكاتب في المسألة، و إنما الصفة العامة التي لوحظ توفرها في تلك الآراء، هي: أن تكون نتيجة لاجتهاد أحد المجتهدين، بقطع النظر عن عدد القائلين بالرأي و موقف الأكثرية منه.(اقتصادنا؛ ص: ۴۸-۴۹)

[10] این مطلب در کلمات استاد نمونه های متعددی دارد که با عنوان رویکرد کلاسیک و رویکرد ارتکازی از هم تفکیک می شود.

به این بیان که صاحبان فکر در مقام اثبات و استدلال، مطالبی را بر اساس ضوابط کلاس و استدلالات، بیان می فرمایند و نتایج و لوازمی را بر آن مترتب می سازند. اما در قسمت های دیگری از تالیف خود –که نوعاً ارتباط واضحی با مبانی سابقشان ندارد- به صورت ناخودآگاه سخنانی می گویند که با رویکرد کلاسیک و ضابطه مند اولیه خود موافق نیست. این موارد در کلام استاد با عنوان رویکرد ارتکازی نویسنده شناخته می شود و مثال های بسیاری دارد.

به عنوان نمونه شیخ انصاری قدس سره در مقام ابطال قاعده الجمع مهما امکن، محور استدلالات خود را بر پایه ی علم به کذب یکی از دو دلیل متعارض قرار می دهند و می فرمایند: وقتی دو ظاهر با هم مخالف هستند، چگونه به هر دو اخذ کنیم؟ این در حالی است که خود ایشان بعد از فراغ از ابطال قاعده و در مقامی دیگر، می فرمایند: «کثره اراده خلاف الظواهر فی الاخبار»(فرائد الاصول، ج ۴، ص ۱۲۹) با تتبع در روایات می فهمیم که در بسیاری از موارد، حضرات خلاف ظاهر عبارات را قصد کرده اند و جمعی که حضرات بین عبارات به ظاهر متعارض خود دارند به مراتب سنگین تر از وجوه جمع تبرعی شیخ است در استبصار!

مشخص است که این مبنا با مبانی اولیه مولف سازگار نیست، اما سخنی است جاری شده از ارتکاز نویسنده، بدون اعمال ضابطه کلاسیک.مراجعه بفرمایید به مبحث الجمع مهما امکن،

[11] مقاله نان در اسلام(بررسی مدل پیشنهادی اسلام برای اصلاح و بهینه سازی چرخه ی از تولید تا مصرف نان)اثر شیخ عبدالحمید واسطی.البته این مقاله،اکنون به صورت کتابی با همین عنوان درآمده است.نشر موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلامی نور.